



## در باب زبا شناسی هنر اسلامی

گفت و گو با حسن بلخاری  
عل رضا رازقی

یکی از مهمترین نتایج عصر به اصطلاح مدرن اجداد در غرب که خود پی آمد انقلابات فکری، فرهنگی، صنعتی و تمدنی بوده، ظهور جهان بینی های انسان محور در همه شئون زندگی و تاریخ غرب بوده است. در این راستا نوع نگاه خاص «استتیک» نسبت به هنر می باشد. این در حالی است که به نظر می رسد خلق، تفسیر و نقد آثار هنری در سرزمین های چون ایران، که دارای هویت فرهنگی متفاوتی با غرب است، بر اساس الگوهای «استتیک محور» غربی نتایج واقعی بدست نخواهد داد. بنابراین در این مسرت با ملاک های منطبق با این سرزمین و این فرهنگ تعریف و در نظر گرفته شود. مصاحبه زیر در پاسخ به این چالش تدوین شده است.

xxx

ضمن عرض خسته نباشد و تشکر از جنابعالی به خاطر وقتی که در اختیار گذاشته شد. یکی از بنیادترین پرسشهای که در حوزه هنر اسلامی مطرح است، این است که اساساً چه دیدگاه و چشمانداز نظری و نقدی به هویت این حوزه نزدیک است و واقعتهای آن را باز می نماید؟ در این راستا برای اولین سؤال و محور بحث، اگر موافقتی با مسئله زبا شناسی (Aesthetics) بپردازیم. پرسش این است که آیا ما توان با چشمانداز زبا شناسی غربی، هنر اسلامی را مورد نقد و بررسی قرار داد؟ در حالی که این شاخه علمی بر محور زبا شناسی و بصری مپردازد. اساساً معنای واژه «قرار» در «حس» مفهومی دارد که در دگرهای زبان تعابیر در هم و یونانی ریشه در هم Aesthetics  
ضمن سپاس از نشریه و فرصت به وجود آمده، اولین و مهمترین نکته در این محور، امکان اعدم امکان کاربرد زبا شناسی در این عرصه است. حقیقت این است که ما در قلمرو کاربرد واژه نمی توانیم زبا شناسی را با آن مفهوم غربی در حوزه اندیشه شرقی به کار ببریم. منظور از شرق در اینجا بیشتر اسلام است و نه هند، چین و ژاپن. در هند و زبا شناسی مربوط به آن حوزه، لفظ «Rasa» وجود دارد که به معنای ذوق است و در شرق یک نظر ه زبا شناسی کامل است اما در مورد کاربرد آن با بدقت کنیم که آن را در ساحت فرهنگ اسلامی مورد استفاده قرار می دهیم. این در فرهنگ غربی و گرنه گمراهی تو را خواهد کرد که در ساحت اندیشه، دانش و معرفت آفت بزرگی است. این نکته اول که در باب کاربرد اصطلاح «زبا شناسی» است. با بد بگردیم و در خود قلمرو فرهنگی اسلامی واژه های درخور مفاهیم مربوط به آن پیدا کنیم.

نکته بعدی اینکه وقتی از غرب صحبت می شود، با بد توجه داشت که غرب یک محدوده خاص و کاملاً مرزبندی شده های ندارد. در اینجا سه قلمرو متفاوت به لحاظ تاریخی وجود دارد: حکمت یونانی، دوره مسرت و نهایتاً دوره مدرن و پست مدرن. بنابراین نمی توان گفت تمام اندیشه های را یک یونان در فرهنگ مسرت وجود دارد و هم این طور است بازتاب و حضور عناصر فکری و فرهنگی یونان و مسرت در مدرن و پست مدرن. پس هنگامی که از غرب سخن می گوئیم، با یک مفهوم واحد سروکار نداریم. کثرت مفاهیم اندیشه غربی نشان می دهد که ما باید رامون مباحث و الفاظ در غرب، این حوزه تاریخی و فرهنگ حاکم بر آن را نیز با بد مورد توجه قرار دهیم. هنگامی که از زبا شناسی صحبت می شود، پیش از هر چه ز التفات به این مهم است که آن واژه در یونان یک معنا دارد، در مسرت

معنا و تلقی دیگری دارد و در دنیای مدرن و پست‌مدرن نیز معنای دیگری مدنظر است. شاید بتوان گفت معنای ز با شناسی که در جهان فرهنگی اسلام سابقه دارد، با مفاهیم مدرن و پست‌مدرن قرابتی نداشته باشد؛ اما با وفان و مساحت دارد. لازم است که حوزه این بحث مهم را مشخص کند. نکته ز با شناسی اسلامی را در معنای غربی نمی‌توان به کار برد، منظور در معنای مدرن و پست‌مدرن است و گرنه با معنای وفانی و مساحتی مناسبتهایی دارد. دلیل من این است که در تأثیرگذاری آرای حکمای وفانی در مفهوم «صناعت»، ز با و هنر بر متفکران مسلمان هیچ تردیدی وجود ندارد. تاریخ فلسفه اسلامی به تمامی این را اثبات می‌کند. به ویژه فلوطین که اندیشه‌های اشراقی هم در فلسفه مساحتی از طریق آگوستین و دوزس مجعول تأثیرات جدی داشت و هم فلسفه اسلامی که ملاصدرا به ارجاعات پاپی به اتولوج اشاره دارد که تا قرن‌ها از آن به غلط به عنوان اثر ارسطو نامیده شد. بنده در مطالعات ز با شناخته‌ام از جمله در کتاب «هندسه خیال و ز با» تأثیر برخی اندیشه‌ها و روش‌های غربی و وفانی (به ویژه وفانی) را نشان داده‌ام؛ گرچه مسلمین با اتکا بر قرآن ابداعات بسیار مهمی داشته‌اند. کما اینکه ابداعات فارابی در مفهوم خیال را نسبت به رأی ارسطو تفسیر کرد و نیز در ابواب دیگر همچون بحثی که اینه‌شم در باب ز با شناسی در کتاب «المنظر» دارد؛ اما در این حال ردپای وفانی نیز آشکار است. پس پرسش اول را چگونه جمع‌بندی می‌کند که تاریخ غرب بعد از شاف‌تسیری، هموم و کانت که مصادف با ظهور قوه ذوق در ز با شناسی است و تأکید بر این معنا که قوه در افت ز با بی در انسان نه حس است و نه عقل، بلکه قوهای است به نام ذوق. پس از این تحول بنیادین ز با شناسی در غرب، تأملات جهت‌عقلی افت که در مواردی نقطه‌تما ز با شناسی اسلامی با ز با شناسی به معنای مصطلحش هم‌جاست اما همچنان که در آغاز بحث گفته‌ام ز با بی در ابواب دیگری چون اندیشه مساحتی اشتراکاتی با معنای اسلامی دارد.

همانطور که اشراق‌دارد، ز با شناسی حوزه‌های است که اساساً در دوران مدرن و به طور جدی با مباحث الکساندر بومگارتن مطرح شده است. اگر فرض را بر این بگیریم که معنا و مفهوم ز با شناسی در غرب مدرن با آنچه در جهان اسلام مطرح است، دارای تفاوت‌های بنیادینی است، بنابراین طرح عنوان ز با شناسی برای این قلمرو ضرورتی ندارد؟ اگر مبنای اشتراک دوران وفان و مساحت باشد، این اشکال پیش نمی‌آید که در این دوران ز با شناسی مطرح نبوده است؟

بله، مسئله مهمی است. بی‌شک در اینجا دو، سه نکته وجود دارد. وقتی از نظام ز با شناسی سخن می‌گوییم، این مهم پس از رنسانس شکل گرفته است، اما این بدان معنا نیست که پیش از آن وجود نداشته و پرسش از ز با بی مطرح نبوده است. فلسفه وفان دغدغه ز با بی دارد. ما در مدرن‌ته شاهد مستقل شدن مبحث ز با شناسی هستیم و نه ابداع آن. فلوطین سه رساله در باب ز با بی دارد. دوزس مجعول مباحث بنیادینی در این باب دارد. آکویناس ز با بی را هماهنگی، وضوح و تابندگی می‌داند. پس فرهنگ غرب پیش از مدرن دغدغه ز با بی دارد. اما در دوران پس از رنسانس و ظهور مدرن‌ته آنها قوه مستقلی را تعین کردند.

نکته بعدی اینکه ادراک ز با بی در شرق دو دسته منبع دارد. یک دسته آن منابعی هستند که از سوی محققان نوشته شده که از دیدگاه مدرن می‌بینند. در همه این جاست که برای محققان جوان ما مشکل پیش می‌آید. علت این است، نظام ز با شناسی‌ای که در غرب مدرن وجود دارد اصلاً در اسلام وجود ندارد. به جز برخی متفکران عرب که ز با شناسی در اسلام را نمی‌کنند. اما محققان جوان ما که از دید ز با شناسی غربی نگاه می‌کنند نباید کسری منابع دیگر را مورد غفلت قرار دهند. آیا اصولاً می‌توان ز با شناسی غربی را با ابزار اسلامی تحلیل کرد؟ ابرعکس. برخی می‌گویند شما نمی‌توانید با ابزار قرآنی کانت را بررسی کنید، به همان اندازه هم نمی‌توان با معارف غربی هنر و ز با بی اسلامی را مورد تحلیل قرار داد.

یکی از استادان دانشگاه هاروارد که اتفاقاً مصری هم هست، می‌گوید میسوپترین تعریف ز با بی در اسلام تعریف حسن در «المنظر» اینه‌شم است. خانم نجیب اوغلو، استاد هنر اسلامی هاروارد این بحث را تأیید می‌کند و مثالهایی می‌آورد. خوب، آیا می‌توان سخن از ز با شناسی اسلامی به هم‌ان آورد ولی اینه‌شم، فارابی و آرای شیخ اشراق را ندیده‌اند؟ منابع دوم ز با شناسی اسلامی آن منابع اند که مبتنی بر قرآن، حکمت و عرفان هستند و کسانی چون سنگرا ان آن را تدوین کرده‌اند. ما در این قاموس باز با شناسی دقیق اسلامی روبه‌رو هستیم. سنتها با متن خاص خود مدنظر قرار می‌گیرد و لازم هم نیست با منابع غربی مطابقت داده شود. پس اگر چالش به وجود می‌آید بر می‌گردد به منابع و چگونگی بهره‌گیری از آنها. ما با منابع غربی بستر اسلامی را تحلیل می‌کنیم و بنابراین حکم بر عدم و نادرستی ز با شناسی اسلامی می‌کنیم در حالی که غلط است. ز با شناسی بر اساس منابع اسلامی درست است و نه منابع غربی.

بنابراین به کارگری واژه «Aesthetics» برای هنر و زبا شناسی با آن مفهوم که زبا شناسی تمدن مدرن غرب است، نادرست و نابه جا خواهد بود؟

بله درست است. ما با واژه اصطلاح خودش را به کار ببریم. هندیها در این راستا تکلفشان معلوم است. آنها برای این مورد واژه «Rasa» را به کار می‌برند. ما در اسلام اصطلاح خاصی را وضع نکرده‌ایم. البته اصطلاحاتی نظیر «حس‌شناسی» یا «علم‌الجمال» به کار رفته است، ولی اینها عناوینی کلی هستند. شاید «علم‌الذوق» یا «علم ذوق» اصطلاح خوبی باشد. زراهم حضور تاریخی آن در اسلام را داریم و هم با مسئله ذوق و زبا شناسی نوین نقطه اشتراک دارد. بنده از کتاب «مشکاة الانوار» غزالی این را نقل کرده‌ام. او در این کتاب، بحثی در این باب دارد؛ حرفی که به طور مختصر بدان اشاره کرده و تفصیل نداده. حال آنکه چند صد سال بعد کسانی چون شافعی، هوم، کانت و دیگران آن نظریه را ارائه داده‌اند. او اشاره بر این دارد که ورای طور عقل، طور دیگری هم وجود دارد که خاص موسیقی دانان و شاعران است و آن قوه ذوق است که حقایق را در پس زبا شناسی و ذوق ادراک می‌کنند. اینهم بزرگترین ابداعش تدوین یک نظریه است که زبا شناسی و حس را محصول تلائم دوسو ذهن و عین می‌داند. اتفاقاً کشف زبا شناسی مدرن هم همین است. اینکه زبا شناسی الزاماً فرضی نیست، این را ما نزد اینهم داریم. او برای اولین بار از سه قوه روح برای مواجهه با پدیده‌های عینی سخن می‌گوید. همچنین از بست و دو عامل جزئی در انسان سخن می‌گوید که در ایجاد حس زبا شناسی موثرند. به ویژه اگر به نقش گسترده کتاب «Perspectiva» اشاره کنیم، این کتاب به نوعی همان ترجمه کتاب اینهم است که در قرن 13 (1270) میلادی توسط ویلیام ترهنگ و برترهنگ نظری و هنری غرب تأثیر گذاشت. آبرتی در مدرسه هنر خود آشنایی با پرسپکتیو را شرط لازم می‌دانست. پس اینهم حلقه ارتباط مهم زبا شناسی مدرن است. این معنای اینهم را در کتابی تحت عنوان «معنا و مفهوم زبا شناسی در المناظر و تنج المناظر» مورد بحث قرار داده‌ام.

نکته دیگر آنکه، در مواردی زبا شناسی ما به ویژه آرای اخوانالصفا، زبا شناسی حکمای یونان شامل فیثاغورس، افلاطون، ارسطو و فلوطین هست، که اینهم یک وجه زبا شناسی اسلامی است. علاوه بر این و مهمترین بحث حقیقتی است که قرآن پرآمون «حسن» (اعم از حسن معقول و محسوس) زور و زنت دارد. مثلاً در آیه‌ها قرآنی به نظر می‌رسد، زنت اشاره به صورت برون حس است. و حسن اشاره بر ذات و جوهر دارد که بحث گسترده‌ای است.

در لایه‌های مباحث خودتان به سنتگرایان اشاره کردید و نظرات آنها را منبع و مرجع کامل و صحیحی در این حوزه معرفی کردید. اما پرسش این است که آیا سنتگرایان هم دارای مرجعیت واقعی هستند. نکته اول این است که اکثر نظرپردازان سنتگرای غربی هستند و در فرهنگ غربی رشد یافته‌اند. مسئله بعدی این است که در پس تمام تمدنها به دنبال یک اصل واحد می‌گردند و به تمامها کمتر توجه می‌کنند و در نهایت آن اصل وحدتبخشی که آنها به دنبال آن هستند به روحانیت توجه دارد تا در این اقتضائات عینی. این در حالی است که به نظر می‌رسد شوپنر از هر چه زبا شناسی از فقدان یک نظریه مستحکم و واقعی و در عین حال از درون و نه از برون رنج می‌برد.

من در مورد سنتگرایان عرض کردم که که منابع دیگر مطرح در حوزه زبا شناسی اسلامی از آن، آنها است. منظورم رد اقبال نبود. اما در اینجا با این نکته‌ها باید دقت کرد. سنتگرایان ظرف 80 سال گذشته دیدگاههای خود را مشخص کرده‌اند. کسری نقدها هم بر آنها وارد شده است هم از سوی متشرعان و هم مدرن‌ها. متشرعان بدین دلیل که آنها یک شریعت جهانی را مطرح می‌کنند از آنها عبور می‌کنند. من در جای این مباحث و مناقشات را طرح کرده‌ام. در نقد آرای هنری آنان نیز به ویژه نظر نجیب اوغلو هست. به نظر او سنتگرایان در پی تحلیلی تمامی آثار هنری و معماری در پناه یک اندیشه واحد در حالی که تفاوت‌های جدی از وجود دارد. شاید اگر به منابع اصلی ارجاع می‌شد، این مناقشات هم مطرح نمی‌شد. ما یک جا مفهوم سنتگرایان را از دید سنتگرایان می‌خوانیم. یک جا هم از دید منابع اصلی اسلامی. یک جا دیدگاه ادولوز یک سنتگرایان را مطرح می‌کنیم. یک جا خارج از این عینک به بررسی زبا شناسی از دید قرآن می‌پردازیم. من هم می‌پذیرم که مهمتر از ابداع واژه، تولید یک نظریه است. در این راه با دیدن خود منابع رجوع شود. یکی از آنها قرآن است. دیگری احادیث و روایات. نگره حکمی و عرفانی نیز مطرح است. من معتقدم اگر اصل تلفیق در اندیشه اسلامی به ظهور حکمت متعالیه انجام می‌دهد، این معنای در قلمرو هنر و زبا شناسی نیز ممکن است. خود من ظرف 15 سال گذشته دغدغهام این بوده. یعنی سعی کرده‌ام با توجه به انتقاداتی که علیه سنتگرایان وجود دارد و نیز فقدان نظریه زبا شناسی (به دلیل ذوقی بودن) با تحقیق و بررسی منابع و مراجع اصلی به

نظر ۴ نظر بهای در هنر و معماری اسلامی برسیم که تا به حال دو موضوع را از در این باب مطرح کرده ام: الف-  
۱ ده قدرب-۱ ده تجلی (در برابر نظر ۴ تجسد مساحت و هند و ...)  
به نظرم رسید که اولاً برای غلبه بر آن مناقشات و نازاد در جهت رسیدن به این نظر ۴ که مهمترین و مؤثرترین دغدغه  
حوزه زبا شناسی در اسلام است با این گونه عمل کنیم. دقیقاً به این دلیل که در طول تاریخ تمدن ما، آثار  
هنری بازتاب معانی دینی بوده‌اند که در ابواب و دوره‌های مختلف ظهور کرده‌اند.